



قصه‌هایی از ۱۴ معصوم امام رضا [ع]



اگر از آن دسته کسانی هستید که به خواندن کتاب‌های تاریخی دینی علاقه‌مندند، به شما پیشنهاد می‌کنیم این کتاب خوب را حتماً بخوانید. این کتاب شما را با رفتار و زندگی امام هشتم ما شیعیان آشنا می‌کند. در بخشی از این کتاب می‌خوانید:

در زمان‌های قدیم، در یک دشت بزرگ، آهویی زیبا با دو فرزند خود زندگی می‌کرد. آهو هر روز برای پیدا کردن غذا از لانه بیرون می‌رفت و از فرزندان خود می‌خواست در لانه منتظر او بمانند. یک روز که آهوی مادر به دنبال غذا رفته بود، ناگهان پایش در دام گیر افتاد و اسیر شکارچی شد. آهوی زیبا ترس جان خود را نداشت. تنها نگران بچه‌ها بود.

شکارچی از راه رسید و آهو را بلند کرد تا با خود ببرد. در این لحظه، آهو سرش را به طرف آسمان بلند کرد و از خداوند مهربان کمک خواست. آهو در دل خود می‌گفت: «بعد از اینکه شکارچی من را بکشد، خدا می‌داند بچه‌های من چه می‌شوند.» مردی از آن اطراف می‌گذشت. شکارچی با دیدن آن مرد آهو را پایین گذاشت و به چهره‌ی آن مرد نورانی خیره شد. آهو با دیدن آن مرد مهربان، سریع به طرف او حرکت کرد و پشت سر آقای مهربان مخفی شد. مرد مهربان به شکارچی گفت: «این آهو را به من بده. من مبلغ زیادی پول برای آن به تو می‌پردازم.»

شکارچی گفت: «این آهو را خودم به دام انداخته‌ام و قصد فروش آن را ندارم.» آهو که متوجه سماجت شکارچی شده بود، نگاهی به چهره‌ی آقای مهربان کرد و گفت: «من در لانه دو بچه آهو دارم که منتظر غذا هستند. نگران آن‌ها هستم.»

اگر می‌خواهید بدانید امام رضا [ع] چه طور آهو را از دست شکارچی نجات داد، ادامه‌ی داستان را در کتاب بخوانید.



قصه‌هایی از ۱۴ معصوم - امام رضا [ع]
نویسنده: فاطمه قدیانی
ناشر: برف، ۱۴۰۱